

مهاجرین افغان از یک کتگوری واحد اجتماعی- سیاسی نیستند!

مهاجر و مهاجرت در تاریخ بشر ریشه دیرینه دارد. در طی قرون و هزاران سال، انسان ها بنا بر عوامل مختلف، بشمول مجبوریت ها و اراده خودی و آزادانه، چون تمایل به جستجوی محل بهتر زیست، که می توانسته است، جنبه اقتصادی نیز برای امرار حیات داشته بوده باشند، یا به نسبت جنگ های «قبیلوی» و یا «مذهبی» و غیره عوامل، چه کوچک و چه بزرگ، یا در جمع قشون «فاتحان»، به ترک محل زیست اصلی پرداخته اند.

در چنین مهاجرت ها، تماس های انسان ها از محیط های فرهنگی متفاوت، دشواری های بی شماری را هم با خود می داشته است و حال هم دارد. هرگاه ترکیب نژادی جهان امروز ما را در نظر بگیریم، قریب همه نسلهای انسانی موجود، فارغ از ریشه مهاجرت خود و یا پدران و اجداد آنها، نخواهد بود. زبانهای زنده آنوقت آنها، مرده و زبان های دیگری را اختیار نموده اند. از هر نژاد و فرهنگ، نمونه های روشن باشندگان در دول مختلف دیده می شود. حفظ پیوند و خاطرات، با کشور و یا سرزمین محل تولد، این مهاجرین، نه کدام ممنوعیت با خود می داشته باشند، و نه هم کدام افتخاری است، که اجتماع «بومی» در برابر «احساس» چنین مهاجرین، مکلفیت فرود آوردن سر تعظیم، در برابر «احساس ادعا شده از جانب مهاجر» داشته باشند.

فقط در حالاتیکه بین دول مورد نظر، قرارداد های معمول وجود داشته باشد، می تواند یک «مهاجر» مسکون در خارج، در صورتیکه در دولت مورد نظر اولی، خدماتی را انجام داده باشد، تقاضای «معاش» تقاعد خود را بنماید. در صورت عدم موجودیت همچو قرارداد، ببیند که آیا در کشور نو، سند تابعیت را دارد و یا خیر. از جانب دیگر، آیا تابعیت دو گانه پذیرفته شده است و یا خیر. تبعه سابق افغان اگر تابعیت کشوری را که در آن بسر می برد، داشته باشد، در آنکشور دارای «سنیتس» مهاجر نمی باشد. زیرا بحیث تبعه آنکشور از حقوق مندرج در قوانین آنکشور بر خوردار بوده، مکلف است، بحیث تبعه آنکشور قوانین بین المللی را مراعات نماید. حق مداخله در امور داخلی کشور های دیگر را ندارد. تحریک جنگ در کشور و یا تحریکات «نژادی» جزا دارد.

در عصر و زمان کنونی، «سنیتس» یا هویت مهاجرت بر اساس «میثاق» بین المللی، تعیین شده است. مهاجرت ها دلایل گوناگون، میداشته باشد، که تفصیل درینجا نمی گنجد، ولی یقین دارم که هریک از مهاجرین افغانی که خاصاً پس از سال ۱۹۷۳، بخارج آمده اند، موقف خود را خود میدانند. خلاصه اینکه هر دولت با کمی تفاوت شیوه برخورد خود را در برابر، «مهاجرین اقتصادی»، «مهاجرین جنگ»، «مهاجرین سیاسی» و هم «مهاجرین مذهبی» و غیره تعیین نموده است، که خطوط عمومی «میثاق» را که در تعهدات آن عضویت دارند، مراعات میکنند.

حال اگر فقط بخش «مهاجرین سیاسی» افغانستان را از زمان، آغاز «بحران» بیش از سه دهه اخیر در نظر بگیریم، می توان در یک جمله گفت، که در جمله در واقعیت امر «موزائیک» از حلقات، نماینده از «گروه های» درگیر در جامعه افغانی وجود دارد، که بنابر پراگندگی در قاره ها و کشور های مختلف، همچنان تسلط سطوح زندگی مختلف، نمی توان آنها را در یک موقف و یک نظر یافت. چنین موقف واحد، در یک کشور ممکن نیست. درست است که در نسل بالاتر از پنجاه ساله در خارج، بخصوص در اروپا، شمال امریکا، استرالیا، هستند، نویسندگان و دانشمندانیکه، با تمایلات مختلف میکوشند، از طریق امکانات جدید تکنیکی، مسایل کشور افغانستان را، که در آن یا خود و یا پدران آنها متولد شده اند، بر رسی نمایند. اینهم ممکن است، که بعضی ها، بنابر داشتن پیوند های سازمانی - سیاسی، مصروف تبلیغ اندیشه و طرز تفکر، خاص سیاسی خود باشند، که طبیعتاً هیچکس، در ضدیت با چنین حق و آزادی ها قرار ندارد. اینجانب هم، مانند هرکس دیگر، نوشته های هموطنان را، تا حد ممکن می خوانم، بعضی از نویسندگان، البته بر حسب شهرتی که کسب کرده اند، بیشتر مورد توجه ام قرار میگیرند.

چندی قبل بنا بر عادت، به نوشته ای تحت عنوان «**های پارلمان افغانستان! بحکم قانون اساسی کرسی را استیضاح کنید!**» نظرم جال شد. وقتی بر اسم نویسنده چشم انداختم، «کاندید اکادمیسین سیستانی» درج شده بود، وقتی متن را مرور نمودم، صد فیصد مطمئن نبودم که همان محترم «محمد اعظم سیستانی - بارکزی (بارکزائی)» باشد، که ایشان هم زمانی خود را با «تیتل» «کاندید اکادمیسین» معرفی داشته بودند.

من دیگر در باره مطالب ایشان قدرت تحلیل را در خود نیافتم، زیرا نتوانستم بدانم که آیا آقای سیستانی، حوادث بحرانی کشور را بحیث یک «تاریخ نویس» که «عده زیادی» در نوشته های شان، از ایشان حتی بعنوان «استاد» یاد می کنند، اقلاً جریانات، ده سال قبل از «آغاز عملیات» قوای امریکائی - انگلیسی را، در سال ۲۰۰۱ تحلیل و هضم نموده بودند یا خیر؟

در آستانه کنفرانس «بن» در سال ۲۰۰۱، که در هسته فعالیت های سازمان ملل متحد، سابقه فعالیت های شش کشور همجوار افغانستان و دو کشور از قدرت های بزرگ، نظیر «اضلاع متحده امریکا» و «روسیه» مشهور به (۲+۶) قرار داشتند، با مأموریت دوباره «الاحضر ابراهیمی»، موضوع دستیابی بیک «اتحاد نیرو ها»، برای ایجاد و یا «احیای اداره» دولتی در افغانستان، که در ده سال اخیر عملاً فاقد آن بوده است، در پیش گرفتند.

- برای افغانها، موضوع «ملت سازی» را، که هدف از ایجاد دستگاه اداری - سیاسی بوده است، بحیث شعار تعیین نمودند، که در نتیجه «قدرت اداره مؤقت» را بین این چهار گروپ تقسیم نمودند:
- «اتحاد شمال» بزرگترین گروپ، که کابل پایتخت افغانستان را تحت کنترول خود در آورده بود.
- هیئت محمد ظاهر شاه. پادشاه سابق افغانستان.
- گروپ قبرس، متشکل از افغان های مهاجر، سیاستمداران و جنگی های مجاهد سابق.
- گروپ پشاور، تحت ریاست پیر گیلانی.

صرفنظر از آنکه، چه موضعگیری های متفاوت در بین افغانها و حتی در محافل غربی و جهان در باره «فیصله های بن»، در رابطه با افغانستان وجود داشته است، واقعیت اینست که اضلاع متحده امریکا، عملیات بزرگ نظامی را، پس از حادثه ۱۱ «سپتمبر» ۲۰۰۱ نیویارک و واشنگتن، در تحت شعار «جنگ علیه تروریسم» بین المللی و بطور مشخص علیه «القاعده» در افغانستان، آغاز نمود. این عملیات از طرف سازمان ملل متحد و در صدر همه، متحدین ناتوی آن، بعنوان وفاداری و همبستگی با واشنگتن، مورد حمایت قرار گرفت. قدرت تعیین کننده رهبری نظامی در اختیار قوای «سنتکوم» امریکا بوده است. «جورج دبلیو بوش» رئیس جمهور وقت امریکا، عملیات خود را همچنان، عنوان «آزادی دوامدار» نامید که دیگر کشور های متحد او هم از آن پیروی اختیار نمودند.

هموطنان ما می دانند، که این مشی طویل المدت از جانب «بزرگترین» قدرت های جهان گرفته شده است، که برخلاف ادعا های احتمالی، بعضی از نویسندگان افغانی مهاجر، خود را نه درین سیاست دخیل می دانم و نه هم کدام جانبداری و یا مخالفت ازین جریان و یا از کدام کسی هدف ام می باشد.

از آنجائیکه کلمه «استیضاح» رئیس جمهور ذهن ام را بخود مصروف می ساخت، ازینکه متن قانون اساسی را هم در اختیار نداشتم، فقط تا حدی تخریش کننده بود، که در سیستم ریاستی افغانستان، که گفته می شد از نوع سیستم امریکائی شناخته شده است، رئیس جمهور افغانستان مدعی است، که مستقماً از طریق انتخابات عمومی به این کرسی، خود را منسوب می داند. وقتی صلاحیت انحلال مجالسی چون «ولسی جرگه» و «مشرانو جرگه» را داشته باشد، برایم سؤال نا حل وجود داشت، که «استیضاح» چگونه عملی خواهد شد. مدتی هیچکس درین مورد چیزی ننوشت. فقط ناراضی درین حلقات بشمول، محافل رهبری غرب و حتی در بلند ترین پلکانهای قدرت در اداره واشنگتن، نسبت به موجودیت «فساد» در اداره افغانستان، از سالها قبل دیده می شد، ولی وقتی، اصطلاحات احصایوی، چون اکثریت و یا تمام مردم را، آنها در نوشته این مهاجر محترم، دیدم، از خود سؤال کردم که چنین یک بررسی آماری را، کدام ارگان برای «پول سوسیال بگیر» انجام داده است، در حالیکه در تاریخ بیش از ۲۶۵ سال موجودیت دولت افغانستان، فقط یک مرتبه یک نفوس شماری نا مکمل بکمک سازمان ملل متحد، صورت گرفته است، مطالعات نظر خواهی گروپ های مختلف اجتماعی در کشور ما، آنها در بین مهاجرین برایم معلوم نیست.

بر حسب تصادف نوشته یکی از نویسندگان افغانی را که در پورتال افغان جرمن آنلاین، منتشر شده در ۳۱ اگست ۲۰۱۲ تحت عنوان: «رئیس جمهور کرزی، از ما فراریان در غرب ترسو تر نیست، واقعین تر است!»، یافتم. وقتی طبق معمول، نام نویسنده را مشاهده کردم، نام محترم «م، نعیم بارز» بچشم درخشید. مطلب را تا اخیر خواندم، بحیث مهاجر برایم آموزنده و نهایت واقعبینانه بود و است. من خود را نه تنها که توهین شده احساس ننموده بودم، برخلاف درست تحریر یافته بود و وقتی در ختم نوشته ایشان، این سؤال را مشاهده نمودم که نوشته اند: «بلاخره از محترم آقای سیستانی می پرسم فرض محال گیریم که بخواست شما آقای کرزی از سوی پارلمان به سلب اعتماد مواجه شود و از قدرت کنار رود، کدام فرد با کدام پشتوانه مردمی از داخل با حمایت قدرت خارجی مبارزه با جنگسالاران و مافیای مواد مخدر و دولت های متخاصم دور و بر افغانستان را بهتر از، وی به پیش خواهد برد؟»

با این سؤال به جای، که اصلاً نمی تواند دلیل بر وابستگی، به شخص رئیس جمهور و یا رضایت با سیاست او و خشنودی از حالت رقتبار برای مردم افغانستان و منطقه از آن استخراج گردد، منتظر آن بودم که از جانب آن نویسنده بالا دست، جواب آموزنده بخوانم.

خلاف انتظار دیدم که آن محترم، چنان شیوه را بکار بردند که حتی ممکن بر طبق عادت و توان، حاضر باشند، از هنر جنگی شدید طوری کار گیرد، که بی باکانه و بدون تأمل احتمالی «پشه را به توپ بزند». کلمات او، حتی توانسته است، سوء تفاهم را در بین مهاجرین دیگر خلق کند، که گویا همه مهاجرین، را بیک صفت یاد کرده باشند. نمی دانم هموطنانم، در رابطه با غرایض انسانی تا چه اندازه، با صراحت و باز حرف می زنند. اگر انسان خطر مرگ را احساس کند، خود را نجات دهد، یک عمل نیک است. آیا یک افراطی و مریض احتمالی را که به عمل انتحاری دست می زند، هم خود و یا انسانهای بی گناه دیگر را بقتل می رساند، می توان شجاعت و جرأت دانست؟! یکی از نویسندگان، حتی لازم می دانسته است، تا در باره سالهای «مهاجرت» خود، که اصلاً لزومی نداشته است، بیان دارد. در جایی از نوشته ایشان می خوانیم: «...به آقای بارز با صراحت تمام گوشزد می نمایم که وطنم را روی جبر زمان ترک نمودم و یگانه ثروت حیاتم را که فامیل کوچک پنج نفری ام باشد از شیر پست ترین قشر جامعه افغان نجات دادم.»

این نوع فورمولبندی نویسنده بر من اثر خیلی تأثر آور و وارد آورد. توضیح احساس من درین نوشته گنجایش ندارد. کاش ایشان را می شناختم، تا مستقیماً با ایشان تبادل نظر می توانستم. در علوم اجتماعی، بعضاً جوامع را به طبقات و قشر ها طوری تقسیم می کنند، که در مناسبات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی دارای موقف نسبی معین بوده، سهمی را در تقسیم نعم مادی می داشته باشند. فقیر و ثروتمند، سیر و گرسنه و امثالهم در جامعه وجود دارد. اگر انسان ثروتمند نیست، ممکن نفوذ نداشته باشد، ولی پست نیست. اگر در هدف او مخالفان سیاسی اش بوده باشد، ممکن است در حلقه مورد نظر او از تمام قشر ها و طبقات اجتماعی، افرادی وجود داشته بوده باشند، که او از آنها، نفرت داشته، زمانیکه خود را در موقف مساعد نمی دیده است، فرار نموده، این حق و اقدام اوست. بناءً یک نویسنده، باید بیشتر از یک فرد معمولی در استعمال کلمات توجه نماید، تا به وحدت ملی صدمه نزند. مسئولیت کتلوی یا عام، آنهم انسان های وطن خود را پست گفتن، چه حاصل میگرد.

در یک اجتماع دارای دولت همه اتباع با کرامت انسانی و حقوق مساوی شناخته می شوند. اصطلاح «قشر» مثلاً به «روشنفکر» هم یاد می شود. اولاً باید دانست، که قشر «پست» را موصوف چگونه تعریف می کند. وقتی از «قشر» بعنوان یک کتگوری یا گروپ اجتماعی، نام می برد، حق ندارد، قبل از آنکه عمل آنها را با ثبوت افشاء نماید، با یک «سیلی» بر روی تمام گروپ اجتماعی بکوبد، که بی گناه و گناهدار میتوانند در آن شامل باشند.

در نوشته «قهر آمیز» آقای سیستانی، هم یک سلسله اصطلاحات و مفاهیمی دیده می شود که، برای من و هم ممکن برای بسیاری از خوانندگان محترم دیگر قابل قبول نمی باشد. من با اظهارات ایشان که می خواهند «احساس» خود را نسبت به وطن تبارز دهند، حرفی ندارم ولی ارائه بعضی کلمات که از آن تمایلات و بوی «نژاد پرستی» و تحریکات در امر قرار دادن گروپ های اجتماعی و نژادی مختلف وطن ما، استنتاج شده می تواند، نمی شود، بدون انگشت ماندن روی آن، حوصله نمایم:

در جایی می نویسند: «... در هنگامی که او بحیث معاون وزارت دفاع اجرای وظیفه میکرد، ۷۰ درصد افسران و جنرالان وزارت دفاع متشکل از افراد منسوب به شورای نظار و جمعیت اسلامی بود و ۳۰ درصد دیگر برای تمام اقوام پشتون و ازبک و هزاره و بلوچ و نورستانی و غیره گذاشته شده بود...» جالب است که ۷۰ فیصد را تحت نام یک «سازمان سیاسی - نظامی» و یا «حزب» یاد می کند، در قسمت دیگر تقسیم «مقام» و یا «وظایف»، را بر بنای گروپ های «قومی» یا «ایتنیک» می نویسد. برایم واضح نیست، که آیا این دانشمندان، آینده چرخاندن اداره دولتی را، بر اساس «کار به اهل کار» و یا بر اساس تناسب نفوس «ایتنی» می بینند؟ وقتی در جای دیگر می خوانیم که: «... چونکه من و خاندان کرزی تا سطح پسران کاکا با هم نزدیک هستیم و از یک تبار و یک ریشه ایم، ...»، تا حدی برایم روشن شده می تواند که چرا، در جمله ۳۰ درصد از «ایتنی ها» و اقوام را نام برده است. ندانستم که این دانشمندان محترم و معروف وطن ما، ازین مناسبت، انتظار چه اعتبار و امتیاز دارد. برای همچو نزدیکی نژادی و تباری، در ساحة «فرونزیک» می تواند، از روی گروپ خون با خاندان «کرزی» امتحان کند، بعد از تشخیص، می توانند، در لیست ترکه اموال کدام متوفی شامل شوند. آنچه که بر اساس تحقیقات جدید ثابت شده است، آنست که اگر تمایلات «نژادی» داشته باشند، استعداد و ظرفیت های علمی «میراثی» نیست. چنین چیز تا حال در عمل برای آن کدام قانون، در جهان متمدن، به تصویب نرسیده است.

پای